

نقدهایی بر مسیحیت از علامه بلاغی

حمید ملک‌مکان

علامه شیخ محمدجواد بلاغی نجفی، از علمای امامیه و از مفاخر شیعه از تبار خاندان بلاغی، از قدیمی‌ترین خاندان‌های نجف که دارای ریشه علمی و فرهنگی و ادبی بودند، در سال ۱۲۸۲ق به دنیا آمد. تحصیلاتش را در نجف و کاظمین گذراند و از ۱۳۲۶ق تا چند سال بعد در سامرا و کاظمین اقامت گزید و سپس به نجف بازگشت و تا هنگام مرگ در شب دوشنبه ۲۲ شعبان ۱۳۵۲ق در همان‌جا اقامت گزید. از اساتید مشهور ایشان می‌توان از آقارضا همدانی، آخوند خراسانی، میرزا محمدتقی شیرازی، صاحب فتوای جهاد علیه انگلیس، شیخ محمد طه نجف و سید محمد هندی نام برد. مرحوم بلاغی حدود چهل و هشت تألیف دارد که همه حاکی از نبوغ و دانش اوست. از مهم‌ترین آثار ایشان، تفسیر ارزشمند آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن است. ایشان در مقدمه تفسیر خویش به مسائلی از جمله تعریف معجزه و دلیل آن، گوناگونی معجزات پیامبران، معجزه بودن قرآن، مقایسه میان ماندناپذیری قرآن از نظر علم به غیب و چگونگی وضعیت اناجیل از این نظر و نیز چگونگی جمع آوری قرآن پرداخته است، وی در کتاب ارزشمند الرحلة المدرسية یا المدرسة السیارة اثبات کرده که دین جاوید ابدی، اسلام است. در این کتاب، میان چند نفر گفت‌وگویی انجام گرفته تا پیرامون تورات، انجیل، زبور و قرآن بی‌طرفانه تحقیق کنند و یافته‌هایشان را با یکدیگر تطبیق دهند و حقایق را از آنها درآورند.

البته نویسنده در خلال این کتاب درباره توحید، نبوت و معاد نیز سخن گفته و هر یک را؛ دلایل عقلی و نقلی از کتاب مقدس و قرآن به اثبات رسانده است. کتاب مهم الهدی الی دین المصطفی، که در ادامه این مقاله به گزارش مختصری درباره آن خواهیم پرداخت یکی از مهم ترین آثار ایشان و در شمار ارزشمندترین کتاب های نوشته شده در مناظران اسلام و مسیحیت است.

علامه بلاغی از معدود چهره های علمی است که به دلیل تسلط بر فنون مختلف ادبی و حکومتی، به توفیقات بی مانندی دست یافت. وی قصیده معروفی در ۱۰۹ بیت د پاسخ به قصیده انکاریه یکی از مردم بغداد درباره حضرت ولی عصر، عج الله تعالی فرجه، سرود و وجود حضرت را اثبات کرد. وی زبان های فارسی، انگلیسی و عبری را؛ خوبی می دانست؛ چنان که رساله ای درباره وضو و نماز و روزه طبق مذهب شیعه به زبان انگلیسی نوشت. وی برای تعلیم زبان های عبری و انگلیسی سختی های زیادی متحم شد تا جایی که گفته اند که زبان عبری را از یهودیان دوره گرد، که آن روزها در شهرها؛ عراق اجناس خویش را می فروختند، یاد گرفت و حتی گاه مجبور می شد که همه اجناسه فرد یهودی دوره گرد را یک جا بخرد تا از او درباره یک واژه یا ترکیب، سخنی پرسد گاهی شیرینی و شکلات می خرید و به بچه های یهودی می داد تا از آنان چیزی بشنود فرا گیرد. وی آگاهی گسترده ای از ادیان مختلف داشت. در کنار همین مزایا، باید کمالات اخلاقی او نام برد. او همواره از پاکی نیت، سلامت نفس، انتقادپذیری، فروتنی زهد، کوشش مداوم، بلندطبعی و آزادگی و ده ها صفت حسنه دیگر برخوردار بود. برا نمونه، گفته شده که هرگز نمی خواست نامش بر روی کتاب هایش نوشته شود.^۱

الهدی الی دین المصطفی

این کتاب در دو جلد [۴۱۲ ص + ۳۲۴ ص] در سال های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ در صیدای لبنان چاپ رسیده است.

این اثر در اصل، رد بر دو کتاب الهدایة و کتابی است که جرج سیل انگلیسی،

۱. برای آگاهی از مباحث این قسمت نگاه کنید به: مقدمه کتاب الهدی الی دین المصطفی، نوشته سید نو فکیکی محامی، منشورات المكتبة الحیدریة، نجف. ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳-۲۱؛ و به تبع آن کتاب بیدارگران افه، قبله، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا، ص ۱۸۰ به بعد؛ مقدمه اسلام آئین برگز (الهدی الی دین المصطفی)، ترجمه سید احمد صفایی، انتشارات آفاق، تهران، بی تا.

قرن ۱۷ میلادی، نوشت و فردی به نام هاشم عربی آن را ترجمه و یک مقاله و پاورقی‌هایی نیز بدان اضافه کرد. ترجمه عربی کتاب سیل در ۳۲۱ صفحه همراه با مقاله مترجم در ۹۵ صفحه، در سال ۱۸۹۱ چاپ شد.^۱ البته نویسنده کتاب الهدایه، که در چهار جلد و در مصر به سال ۱۹۰۰ میلادی به چاپ رسیده،^۲ معلوم نیست.

نکته دیگر آن است که کتاب الهدایه و کتاب مستشرق انگلیسی در رد دو کتاب اظهار الحق نوشته ملا رحمت‌الله هندی و کتاب سیف حمیدی است که ما از نام کتاب دوم و به تبع آن از اصل کتاب اطلاعی به دست نیاوردیم؛ اما کتاب اظهار الحق در دو جلد منتشر شده است. بنابراین، می‌توان گفت که کتاب الهدی الی دین المصطفی از مرحوم بلاغی رد کتاب اظهار الحق است. در عین حال، بلاغی مواردی را که به نظر خویش مبهم بوده و متکلف از آن سوء برداشت کرده، بیان و شرح کرده و نیز مطابق مذهب شیعه مطالب و مسایل بااهمیت دیگری را بدان افزوده است.

مرحوم بلاغی در این کتاب از رموزی چون متکلف و متعرب استفاده کرده که این دو کلمه اشاره به نویسنده مسیحی کتاب الهدایه و مترجم کتاب جرج سیل است. سبب انتخاب واژه متکلف آن است که او به دشواری و با استدلال‌های سست و خلاف واقع می‌خواهد نظریه خود را اثبات نماید و مقصود از متعرب کسی است که خود را عرب معرفی کرده، با این‌که عرب نیست.

مرحوم سید احمد صفایی، استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۵ جلد اول کتاب را ترجمه کرد که پس از حیات ایشان به چاپ رسید.^۳ چنان‌که گذشت کتاب دارای دو جلد است که مجموعاً ۱۴ مقدمه دارد. جلد اول دربرگیرنده سیزده مقدمه و جلد دوم مقداری از مقدمه سیزده و مقدمه چهارده است.^۴

۱. عنوان مقاله جرج سیل از زبان نویسنده کتاب چنین است: «این مقاله‌ای است راجع به اسلام که حرحیس صال انگلیسی متولد قرن ۱۷ میلادی، که زادگاه و محل نشو و نما او انگلستان بوده، نوشته است و هاشم عربی که ساکن بلاد فرنگ بوده آن را به عربی ترجمه کرده است». گفته شده که نام نوشته‌های مستشرق مزبور مباحث تمهیدیه بوده و نویسنده اظهار الحق نام جرج سیل را «قیس سیل» ذکر کرده است.

۲. جلد اول الهدایه، چاپ دوم، سال ۱۹۰۰ میلادی در ۳۲۰ صفحه، جلد دوم در ۱۹۰۴ میلادی در ۳۰۰ صفحه و جلد سوم در ۱۹۰۰ میلادی در ۳۰۴ صفحه و جلد چهارم در ۱۹۰۲ میلادی در ۳۰۴ صفحه چاپ شده است.

۳. گفتنی است که جلد دوم کتاب هنوز ترجمه نشده است.

۴. معروف آن است که کتاب ۱۶ مقدمه دارد ولی کتاب پیش روی نگارنده ۱۴ مقدمه بیشتر ندارد.

وی در مقدمه اول، به بیان اسامی کتب عهدین و رموز قراردادی آنها در این کتاب و نسخه‌های متعددی که در اختیار نویسنده بوده، پرداخته است. در مقدمه دوم، به بیان زمانی که تورات و انجیل به تدریج در آن مدت وحی شده و آغاز و انجام آن طبق مندرجات عهدین، می‌پردازد. نویسنده سپس دیدگاه متکلف (صاحب الهدایه) را مطرح کرده است، مبنی بر این که روش وحی قرآن بر خلاف روش وحی کتب آسمانی است؛ به سبب آن که کتب آسمانی یک مرتبه وحی شده، ولی قرآن به تدریج نازل گشته است. در مقدمه سوم، وی بیان می‌کند که ترتیب نظم و کتابت عهدین با ترتیب وحی و الهام آنها اختلاف دارد و این مطلب از خود کتب عهدین قابل اثبات است. وی مواردی را در این باب ذکر می‌کند.

در مقدمه چهارم، به بیان حالات غریبی که در کتب عهدین برای پیامبران هنگام نزول وحی و جلوه جلال خدا دست می‌داد و نیز حالات عجیبی که برای انبیاء در مقام تبلیغ امر خدا در عهدین ذکر شده، می‌پردازد. به عنوان مثال، درباره حزقیال نقل شده که وقتی منظره شبیه جلال پروردگار را مشاهده کرد، به صورت به زمین خورد و گفت: «آواز قائلی را شنیدم. چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پاهایم برپا نمود. آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین می‌بود» (حزقیال ۱: ۳۸، ۲: ۲، ۲: ۱۴). درباره دانیال نیز آمده است: «صدای انسانی را از میان نهر شنیدم که ندا کرده، می‌گفت ای جبرائیل! این مرد را آگاه ساز و چون آن مرد به توقفگاه من آمد، هراسان شده، به روی خود بر زمین بی‌حس و بدون حرکت افتاده بودم و او مرا لمس نمود و در جایگاهم برپا داشت» (دانیال ۸: ۱۶-۱۹).

در مقدمه پنجم، در پی آن است که به مواردی اشاره کند که یهودیان و نصرانیان پس از ایمان آوردن و عهد و پیمان بستن، از دیانت خود برگشتند، آن را شکستند و به شرک و بت‌پرستی روی آوردند. از باب نمونه می‌توان به قوم موسی، علیه‌السلام، اشاره کرد که پس از آن که بازگشت حضرت موسی (ع) از کوه سینا به تأخیر افتاد، با زیورآلات خود گوساله‌ای ساختند و آن را خدا قرار دادند (سفر خروج ۳۲: ۱-۹) یا این که آنان پس از اقامت در شطیم، با دختران مواب زنا کردند و از قربانیان بتان آنان خوردند و برای خدایانشان سجده کردند (سفر اعداد ۲۵: ۱-۴). به هر حال، کار به جایی رسید که یهودیان بیت المقدس را به بتکده تبدیل کرده، آن را پلید و ویران ساختند و درهای خانه

خدا را بستند و دیرزمانی بدون خدای حق و کاهن و معلم و شریعت تورات باقی ماندند و برای شریعت و تورات کتابی در بین ایشان باقی نماند. لذا پادشاه ایشان یعنی پوشیا در عین این که مؤمن به خدا و در پی شریعت بود، دوازده سال به کتاب دسترسی نداشت و از محتویات آن چیزی نشنید و این در حالی بود که مطابق شریعت موسی، قرائت روزانه تورات بر پادشاهان بنی اسرائیل واجب بود.

درباره نصرانیان زمان عیسی نقل شده که آنان در عین این که در عید فصح در اورشلیم به معجزاتی که از ایشان صادر شد، ایمان آوردند، حضرت از آنان بر جان خویش هراس داشت و به آنان اطمینان نداشت چون آنان را می شناخت و از باطن آنان آگاه بود (یوحنا ۲: ۲۳-۲۵). پس از مصلوب شدن مسیح نیز نقل شده که یازده شاگرد این سخنان زنان را که مسیح روز سوم از میان مردگان برخاست، تکذیب کردند و آنان را پریشانگو دانستند؛ در حالی که مسیح بر حواریون ظاهر شده، آنان را به جهت سنگدلی و بی ایمانی و این که قیام او را تصدیق نکردند، سرزنش فرمود (لوقا ۲۴: ۱۱ و مرقس ۱۶: ۱۴).

از آن جا که تکیه گاه عمده مسیحیان در مقام بحث و مناظره با مسلمانان محتویات عهدین است، نویسنده در مقدمه ششم، صلاحیت کتب عهدین را برای استناد به آن علیه مسلمانان انکار می کند؛ با این بیان که اولاً مرتبط ساختن هر یک از این کتب به پیامبرانی که مرکز وحی و الهام بودند، به طریق تواتر که مفید قطع و یقین باشد، غیر ممکن است؛ لذا سند کتاب ها به وحی متصل نیست. ثانیاً تنها از طریق خبر دادن خاتم انبیاء و قرآن می توان به رسالت پیامبران گذشته و کتاب های الهامی و آسمانی آنان یقین پیدا کرد؛ زیرا اگر در رسالت پیامبر و اصالت قرآن شک کنیم - چنان که مسیحیان در صدد آند - برای ما راهی به شناسایی هیچ پیامبر مرسل و کتاب وحیانی باقی نمی ماند. ثالثاً پاره ای از این کتب با صراحت به تحریف پاره ای دیگر گواهی می دهند (به عنوان نمونه نگاه کنید به: ارمیا ۲۳: ۳۶ و ۸: ۸ و ۹).^۱

برخی از کتب عهدین نیز به طور ضمنی بر تحریف گواهی می دهند (سفر تثنیه ۱۸: ۲۰-۲۲). رابعاً می توان از مضامین عهدین موانعی را برای نبوت مسیح و رسالت و

۱. نویسنده از کتاب اشعیا ۲۹: ۱۶ نقل کرده: «وای از تحریف شما» و عبارت عبرانی آن «ها فخیخیم» ذکر کرده در حالی که طبق آدرس مذکور عبارت چنین است: «ای زبر و زبرکنندگان هر چیز! آیا کوزه گر مثل گل محسوب می شود یا مصنوع درباره صانع خود گوید مرا نساخته است و یا تصویر درباره مصورش گوید که فهم ندارد؟».

روحانیتش به دست داد؛ حتی از مضامین آنها، شرکِ موسی، هارون، سلیمان، مسیح و کفرِ ارمیا و سزاوار بودن قتل آنان نیز به دست می‌آید. خامساً اگر به دقت در ترجمه‌ها و چاپ‌های کتب عهدین نگاه شود، تغییر و تبدیل و تحریف آشکار و روشنی از جانب کشیشان و رهبران دین مسیح مشاهده می‌گردد که وی مواردی را ذکر کرده است. در مقدمهٔ هفتم، نویسنده ابتدا روش بحث و مناظرهٔ خویش با مسیحیان را بیان می‌کند و پس از آن به نقد روش مسیحیان می‌پردازد.

وی مقدمهٔ هشتم، به نبوت، رسالت و عصمت پیامبر می‌پردازد. این مقدمه دارای دو باب و هر بابی در بردارندهٔ چند فصل است. باب اول دربارهٔ رسالت و نبوت پیامبر در چهار فصل است: بیان رسالت پیامبر؛ هدف و نتیجهٔ مطلوب از فرستادن پیامبر؛ عصمت پیامبر؛ اعتراضات بر عصمت پیامبران و پاسخ آنها و اثبات حق و رفع شبهات. باب دوم دربارهٔ گناهایی که در کتاب‌های مقدس به پیامبران نسبت داده شده است. این باب، شانزده فصل دارد که عبارت است از؛

فصل اول: در بیان حال حضرت آدم، و آنچه در شأن وی گفته شده است

دربارهٔ نبوت ایشان از قرآن به سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳۱ استناد شده و دربارهٔ نافرمانی وی به سورهٔ بقره آیه ۲۵ و ۳۶ و سورهٔ طه آیه ۱۲۱ و ۱۱۷-۱۱۹ و سورهٔ اعراف آیهٔ ۲۳ و ۱۸۹-۱۹۰ اشاره شده است. نویسنده به گونه‌ای مفصل بدان پاسخ گفته، خبط و اشتباه متکلف را که بی‌مورد بر قرآن و مبلغ آن یعنی پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، حمله کرده، آشکار می‌سازد.

فصل دوم: در بیان آنچه دربارهٔ حضرت نوح گفته شده است

قرآن کریم مکرر رسالت و نبوت نوح را بیان کرده است که به عنوان نمونه می‌توان به سورهٔ هود آیهٔ ۲۵ اشاره کرد. در کتاب مقدس نیز در سفر پیدایش باب ششم بندهای ۹ و ۱۳ و نیز در باب هفتم بند اول آن و باب هشتم بند ۱۵ و ۱۲۰ و رسالهٔ عبرانیان، باب ۱۱، بند ۷ و غیر این موارد به نبوت ایشان اشاره شده است. نویسنده سپس آیات ۲۴ و ۴۷ نوح و ۲۸۲ بقره و ۴۹ و ۴۷ هود را که مورد اعتراض متکلف قرار گرفته و نبوت حضرت را زیر سؤال برده، بیان نموده و بدان پاسخ گفته است.

فصل سوم: در بیان مقام حضرت ابراهیم و مطالبی است که دربارهٔ وی بیان شده است

در قرآن آیات ۲۶ سورهٔ حدید، ۴۱ سورهٔ مریم، ۱۲۴ بقره، ۱۶۱ انعام، ۳۶ و ۳۷ نجم

و ۱۸ و ۱۹ اعلی بر رسالت حضرت دلالت دارد. در سفر پیدایش، باب ۲۰ بند ۷ خدا او را پیامبر خود دانسته و در کتاب اشعیا، باب ۴۱ بند ۸ و رساله یعقوب، باب ۲ بند ۲۳ و کتاب دوم تواریخ، باب ۲۰ بند ۷ از وی به خلیل الله تعبیر شده است.

اما متکلف به استناد آیات ۷۵-۷۸ سوره انعام قائل شده که قرآن فرموده است که ابراهیم در ورطه پرستش اصنام افتاد و سوره بقره آیه ۲۶۰ دلالت می‌کند که ابراهیم در قدرت خدا شک و تردید داشته است و نیز از سوره انبیاء آیات ۶۲-۶۳ استفاده می‌شود که ابراهیم، نعوذ بالله، دروغ گفت و همچنین از سوره صافات آیات ۸۸-۸۹ همراه با تشبیه به روایتی به دست می‌آید که ابراهیم با نظر کردن در علم نجوم، عمل حرامی مرتکب شد و به گفتار خویش که «من بیمارم» دروغ گفت. نویسندگان به تمام موارد به گونه مفصل پاسخ گفته است.

فصل چهارم: در بیان نبوت حضرت اسحاق و آنچه درباره وی گفته شده، است در قرآن آیات ۵۰ سوره مریم و ۱۶۳ نساء بر نبوت حضرت دلالت دارند. در کتب مقدس نسبت‌هایی چون دروغگویی (سفر پیدایش، باب ۲۶ بند ۷)، شراب‌خواری (سفر پیدایش، باب ۲۷ بند ۵) به حضرت اسحاق داده شده که گویا متکلف در صدد پاسخ برآمده و در پی آن است که به نحوی نقص به ساحت اسحاق را برطرف سازد.

فصل پنجم: در بیان نبوت حضرت یعقوب و آنچه در شأن وی گفته شده است همان آیاتی که درباره نبوت پدرش در فصل پیش گذشت، به نبوت ایشان نیز تصریح دارد. در سفر پیدایش باب ۳۵ بند ۱ آمده: «خداوند به یعقوب گفت» و در بند ۹ آمده: «خداوند برای یعقوب آشکار شد» و در بند ۱۰: «خداوند او را اسرائیل نامید» اما در پیدایش باب ۲۷ حکایتی را در باب خیانت یعقوب به برادر بزرگ‌ترش عیسو ذکر می‌کند که نه شایسته اسحاق پیامبر است و نه درخور یعقوب نبی.

فصل ششم: در بیان نبوت حضرت یوسف و آنچه درباره وی آمده است در قرآن، سوره انعام آیات ۸۴-۸۶ بر نبوت ایشان دلالت دارد. متکلف با استناد به آیه ۲۳ سوره یوسف، که حال وی را با زلیخا، همسر عزیز مصر، بیان فرموده، گفته است که قرآن به یوسف نسبت داده که وی آهنگ آمیزش با زلیخا کرد و زلیخا هم آهنگ آمیزش با وی نمود؛ در حالی که یوسف منزله از آن است. نویسندگان در پاسخ می‌گویند: اولاً از کجا معلوم که مقصود، آهنگ «آمیزش» با زلیخا بوده بلکه شاید منظور آهنگ دفاع از

پاکدامنی خود با زدن زلیخا و امثال آن باشد. ثانیاً جمله «آهنگ وی کرد» به صورت مشروط است؛ یعنی با غفلت از برهان روشن پروردگار و نبودن عصمت، یوسف چنین آهنگی می‌کرد. خصوصاً در تنمۀ آیه و جمله‌ای که خداوند قبل از آیه مذکور از یوسف حکایت کرده است، او را کاملاً تیرئه می‌کند و از سوی دیگر آیه ۳۳ و ۵۱ به صراحت بیان می‌دارد که دامن یوسف در این داستان پاک است.

فصل هفتم: در بیان نبوت حضرت موسی و آنچه دربارهٔ ایشان گفته شده است

دربارهٔ نبوت ایشان چه در قرآن و چه در عهدین آیات فراوانی هست. اما در شأن ایشان به آیات ۱۴ و ۱۵ سورهٔ قصص و سورهٔ شعراء آیه ۲۰ استناد شده که وی عمداً مردی قبطی را گشت؛ در حالی که قتل او بر موسی مباح نبود. همچنین متکلف جریان حضرت موسی و حضرت خضر در قرآن را افسانه‌ای تلقی کرده یا آن را از خرافات یهودیان دانسته، به دلیل آنکه این حکایت در تورات با توجه به این‌که قدیمی‌ترین کتاب‌های دنیاست، وجود ندارد! متکلف سخن موسی به ساحران را، که در سورهٔ شعراء آیه ۴۳ و اعراف ۱۱۵-۱۱۶ نقل شده، اجازهٔ اعمال سحر یا وادار کردن و برانگیختن آنان به سحر دانسته که چنین کاری نامشروع و حرام است. نویسنده در پاسخ آن می‌گوید: اولاً حقیقت گفتار آن است که آنان موسی را مخیر کرده بودند که عصایش را قبل از سحر ساحران یا پس از آنها بیندازد که موسی مطابق مصلحت، شق دوم را انتخاب کرد (به سوره اعراف رجوع شود). ثانیاً نظیر این گفتار در کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ بند ۲۳-۳۰ از ایلای پیامبر نقل شده که به پیامبران بعل گفت: شما برای خدای خود بعل، قربانی سوختنی ذبح کنید و در مذبح قرار دهید و نام خدایانتان را بخوانید تا آتش قربانی شما را بسوزاند و من گاو دیگر را حاضر ساخته، آتش می‌زنم و اسم یهوه را می‌خوانم. هر خدایی که به آتش جواب داد، او خدا باشد. پیامبران بعل پذیرفتند و آنها ابتدا چنین کردند.

فصل هشتم: در بیان نبوت هارون و آنچه دربارهٔ وی گفته شده است

دربارهٔ نبوت ایشان در سوره‌های مریم آیه ۵۴ و مؤمنون آیه ۴۵ بدان اشاره شده است. در عهدین کتاب خروج، باب ۷ بند اول آمده است: «و خداوند به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود...». اما در شأن هارون و موسی در سفر اعداد، باب ۲۰ بند ۱۲ آمده است: «موسی و هارون به خدا ایمان نیاوردند.» در سفر خروج، باب ۳۲ بند اول پس از طولانی شدن بازگشت موسی از کوه طور

به داستان ساختن خدا و پرستش او توسط هارون اشاره می‌کند. در حالی که در سوره طه آیات ۸۸-۹۱ خداوند متعال هارون را از این نسبت‌ها و تهمت‌ها میرا ساخته است.

فصل نهم: در بیان نبوت حضرت ایوب و آنچه درباره‌ی وی ذکر شده است

در قرآن درباره‌ی نبوت ایشان در سوره نساء آیات ۱۶۳-۱۶۵ اشاره شده و در شأن او سوره ص آیه ۴۴ فرموده است: «انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب». به نبوت ایشان در عهدین کتاب ایوب، باب ۳۸ بند اول و باب ۴۰ بند اول و باب ۴۲ بند ۷ اشاره شده است. در باب شأن ایشان، در عهدین مقاماتی برای او ذکر شده است؛ اما اموری نیز به وی نسبت داده شده که درخور شأن ایوب نیست. به عنوان نمونه، به همان کتاب ایوب، باب ۹ بند ۲۱-۲۴ و ۲۸-۳۵ و باب ۱۰ بند ۱-۸ می‌توان اشاره نمود.

فصل دهم: در بیان نبوت و شأن حضرت داود و نسبت‌هایی که به ایشان داده شده است در قرآن سوره‌های بنی اسرائیل آیه ۵۵، نساء آیه ۱۶۳، انعام آیات ۸۴-۹۰ به نبوت او اشاره دارد و در عهدین کتاب سموئیل دوم باب ۲۳ بند ۱-۳ و کتاب اعمال رسولان، باب دوم بند ۳۰ از قول پطرس تصریح کرده که داود پیامبر بوده است.

در شأن و مرتبت وی، آیات ۲۱-۲۴ سوره ص، درباره‌ی داوری و قضاوت میان دو برادر است. البته متکلف معتقد است این جریان از تورات، کتاب سموئیل دوم، باب ۱۱ بند ۲-۲۷، که همان داستان داود و همسر اوریا است، گرفته شده است؛ در حالی که در همین سوره آیات ۲۵ و ۲۶ داود را بنده مقرب و نیکو منزلت خدا و جانشین او در روی زمین دانسته است.

فصل یازدهم، در بیان نبوت حضرت سلیمان و آنچه درباره‌ی وی آمده است

نبوت وی در قرآن در سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۹ و نساء آیه ۱۶۳-۱۶۵ بیان شده است. در عهدین، کتاب اول پادشاهان، باب ۳ بند ۵ و کتاب دوم تواریخ ایام، باب اول بند ۷ و غیر آن به او اشاره شده است.

آیات ۳۰-۳۳ و ۳۴-۳۵ سوره ص درباره‌ی مرتبه و شأن او نازل شده که متکلف بر آنها ایرادهایی گرفته و مرحوم بلاغی بدان پاسخ داده است. البته در کتاب اول پادشاهان، باب ۱۱ بند ۳، گناهی چون ازدواج با هفتصد زن و نگاه داشتن سیصد کنیز به وی نسبت داده است.^۱ نیز ازدواج با زنان بت‌پرست نسبت داده شده است. با توجه به این‌که در

۱. کتاب تنبیه، باب ۱۷، بند ۱۷، بر پادشاه بنی اسرائیل زن بسیار را حرام کرده است.

کتاب خروج، باب ۳۴ بند ۱۶ و کتاب تثیبه باب ۷، بند ۳ و ۴ چنین ازدواجی حرام دانسته شده، مطابق همان کتاب خروج، باب ۲۰، بند ۱۴ و کتاب تثیبه، باب ۵ بند ۱۸ از اقسام زنا و حرام خواهد بود.

فصل دوازدهم، در باب نبوت الیسع و مطالبی که درباره وی گفته شده است

سوره ص، آیه ۴۸ در قرآن و کتاب دوم پادشاهان، باب ۹، بند اول در عهدین به نبوت ایشان تصریح شده است. در کتاب پادشاهان، باب ۸ بند ۷-۱۰ و نیز باب ۶ بند ۱۹ به ایشان نسبت دروغ داده است. حتی گفته شده که او سه مرتبه دروغ گفت.

فصل سیزدهم، در بیان نبوت ارمیا و آنچه درباره وی ذکر شده است

نبوت وی در کتاب دوم تواریخ ایام، باب ۳۶ بند ۱۲ بیان شده و در کتاب ارمیا، باب ۴ بند ۱۰ به ارمیا نسبت داده که ایشان خدا را فریبکار دانسته است.

فصل چهاردهم، در بیان نبوت حزقیال و مطالبی که درباره وی گفته شده است

اهل کتاب نبوت وی را بدیهی می دانند و کتاب حزقیال، که اواخرش بر تبلیغ تورات و احکام آن مشتمل است، نزد آنان به جز سامریان از کتاب های الهامی یعنی از منبع وحی و کلام خدا است.

فصل پانزدهم، در بیان رسالت مسیح و مطالبی که درباره ایشان گفته شده است

در قرآن آیه ۱۷۱ سوره نساء و ۷۵ سوره مائده در اثبات رسالت ایشان دلالت دارد.

نویسنده معتقد است که ادعاهای مطرح شده در مورد اشاره عهد قدیم به وی و رسالتش پاره ای از آنها وجود ندارد و مواردی نیز قابل انطباق بر عیسی نیست و برخی صریحاً به سلیمان بن داود مربوط است و بعضی نیز رمزهایی است که قابل انطباق بر وی و دیگران است؛ حتی انطباقش بر دیگران شاید اولی باشد.

فدا و سر آن

یکی از مسائل اساسی در مسیحیت، مسئله فدا و قربانی شدن عیسی برای گناهکاران است. مسیحیان معتقدند که مسیح خود را فدا ساخت تا آنان را از لعنت شریعت نجات دهد؛ زیرا به سبب آن ملعون گردیدند (رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، بند ۱۳)؛ برای این که در تورات نوشته شده است که هرکس که به چوبه دار آویخته شود، ملعون است.

نتیجه و فایدهٔ تجسم مسیح و مصلوب شدن وی در آن است که وی کفارهٔ گناهان پیروان خویش شود؛ زیرا همگان خطاکار و به کسی نیازمندند که گناهانشان را جبران کند. وقتی به جهانیان نگاه می‌کنیم، هیچ‌کس را مصون از گناه نمی‌بینیم و عذاب گناه، مرگ ابدی در جهنم می‌باشد. از آن‌جا که خدای متعال پاک و منزّه است، عدل وی مستلزم این است که گناه را این‌گونه کیفر دهد. لذا مسیح عذابی را که ما سزاوار آن بودیم در بدن خود پذیرفت و ما را با نظر لطف خویش از این جزا و کیفری که مدیون بودیم نگاه داشت؛ زیرا خدا آن اندازه جهان را دوست دارد که یگانه‌پسر خود را فدا کند تا تمامی مؤمنان به او از هلاکت نجات یابند و حیات ابدی نصیب ایشان گردد.

اما سؤال این جاست که متجسد مصلوب کیست؟ اگر گفته شود خداوندی است که لباس بشر را بر تن کرده تا مقامش بالا رود و او همان اقنوم و عنصر پسر است یعنی یکی از اقا نیم سه‌گانه پدر، پسر و روح‌القدس چگونه خدای یگانه، سه‌گانه می‌شود و یکی، سه‌تا می‌گردد؟ کدام‌یک از آنها می‌بخشد و کدام بخشنده می‌شود؟ ممکن است جواب داده شود که باید ساکت شد و صرفاً ایمان آورد؛ چون عقل این امور را درک نمی‌کند و فهم آن از وظایف عقل نیست بلکه معنای آن را باید از تعلیمات کشیشان مؤید به روح‌القدس فراگرفت و این همان راز آلوده بودن دین مسیحی است.

در پایان پانزده فصل گذشته نویسنده نتیجه می‌گیرد که عقل و نقل هر دو آشکارا بر عصمت پیامبران از گناهان، خطاها و زشتی‌ها دلالت دارد؛ لذا ممکن نیست که در کتاب منسوب به وحی و الهام از یک سو بر رسالت و نبوت شخصی تصریح کند و از سوی دیگر آشکارا عملی را که عقلاً یا شرعاً قبیح است به وی نسبت دهد. در مقایسهٔ قرآن با تورات و انجیل، به دست خواهیم آورد که قرآن به صراحت عمل حرام یا ترک واجب یا فعل قبیحی را به رسول یا نبی نسبت نداده است بر خلاف عهدین. بنابراین یا عهدین در توصیف آنان به رسالت دروغ گفته است یا این‌که آنان پیامبرند و گناه مرتکب نشدند. در هر دو صورت عهدین از حجیت ساقط می‌شود.

فصل شانزدهم: در عصمت حضرت محمد بن عبدالله، صلی الله علیه و آله و سلم، و مطالبی که به این موضوع مربوط است

نویسنده در این فصل به اشکالاتی که از سوی متکلف اعم از آیات قرآن، روایات و جریان‌های تاریخی مطرح شده، پاسخ می‌گوید که به اختصار به موارد اشکال شده اشاره

می‌کنیم. از سوره ضحی آیه ۷ و افسانه غرانیق همراه با آیات ۱۹ و ۲۰ سوره نجم بت‌پرستی پیامبر را اثبات کرده و در تأیید کلام خود به آیات ۱ و ۲ سوره احزاب و بنی اسرائیل آیه ۷۳ و حج ۵۲ و زمر ۶۵ نیز استناد کرده است.

از دواج رسول خدا با زینب دختر جحش که همسر زید بن حارثه بوده است، دستاویز دیگر متکلف و مترجم عربی در تزییلش می‌باشد و این جریان را با داستان رابطه زنای داود با همسر اوریا مقایسه کرده است. اشکال دیگر متکلف و متعرب داستان افک است. متکلف به آیه ۶۷ انفال و ۴۳ توبه استناد کرده که پیامبر در بسیاری از اوقات در کارهای خود خطا و اشتباه داشته است و سوره عبس را بر این شاهد گرفته که عادت و روش ایشان چنین بوده که از صاحبان جاه و شوکت طرفداری می‌کرده و به مسکینان و فقرا اعتنائی نداشته است. در قسمتی دیگر به آیاتی تمسک می‌جوید تا اثبات کند که از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، گناه صادر می‌شده است مانند سوره انشراح، آیات ۱-۳ سوره فتح، آیه ۵۵ سوره مؤمن، آیه ۱۹ سوره محمد. صلی الله علیه و آله. متکلف همچنین با استناد به آیاتی مانند ۱۰۵-۱۰۶ سوره نساء در پی آن بوده تا اثبات کند که پیامبر در قضاوت خویش از عدل و انصاف منحرف می‌شد و ظالمانه قضاوت می‌کرد. دست آخر این‌که متکلف معتقد است در قرآن آیاتی چون یونس ۹۴-۹۵ و ۱۰۵-۱۰۶ وجود دارد که دلالت می‌کند که پیامبر درباره خد شک و تردید داشته است و مقتضای شک و تردید در خدا کفر است، پس پیامبر کافر شده است.

مقدمه نهم و دهم، به ادله اثبات رسالت و نبوت از جمله تعریف معجزه و موانع رسالت و نبوت که یکی از آن موانع شراب‌خواری است، می‌پردازد. نویسندگان در توضیح ادله اثبات نبوت می‌گویند: این ادله باید برحسب اوضاع و احوال مردم و شرایط زمان، مقتضی تصدیق به صدق دعوی پیامبر بوده، برای احتجاج و قطع عذر مردم کافی باشد. به علاوه، باید هنگام دعوت و تقاضای تصدیق، مردم مدعو بدان علم و اطلاع داشته باشند یا تحصیل علم و اطلاع برای آنان ممکن باشد. مثل این‌که پیامبر سابق که نبوتش نزد مردم ثابت شده، با نص صریح به نبوت شخص مدعی نبوت بعدی تصریح کند. از این گذشته، حجت و دلیل باید حتماً از قبیل اعمال خارق‌العاده و معجزه باشد. البته با وجود دلیل اول و دوم دلیل سوم لازم نیست.

معجزه چیست؟

در نظر نویسنده، «معجزه کار خارق‌العاده‌ای است که پروردگار به دست فرستاده خود آشکار می‌سازد، به طوری که سایر افراد بشر از اظهار مثل آن عاجز باشند و بدین وسیله معلوم شود که خداوند به قدرت باهره خود آن معجزه را به دست پیامبرش آشکار ساخته تا مردم رسالت را تصدیق کنند».

در نظر متکلف، معجزه «امری است که برخلاف عادت و داعی به سوی خیر و سعادت باشد. معجزه باید نافع و سودمند باشد. پس مثل سخن گفتن سنگ‌ریزه و انار و انگور و در و دیوارهای خانه و سخن گفتن درخت و گواهی دادن گرگ برای حضرت محمد [صلی الله علیه و آله] به پیامبری و حرف زدن آهو معجزه نیست، زیرا از این امور به‌انسان سودی نمی‌رسد و سزاوار این است که این امور در ردیف خرافات شمرده شود.» نویسنده در پاسخ آن، ابتدا به اولین معجزه از معجزات حضرت مسیح یعنی تهیه کردن شراب به وسیله مسیح به درخواست مادرش برای شراب‌خواران در مجلس عروسی (انجیل یوحنا، باب دوم، بند ۲-۱۲) استناد می‌کند و سپس می‌گوید: مگر به جز اقتضای هدایت مردم به صدق دعوی نبوت و برّ و نیکی ایمان منفعت و فایده دیگری نیز لازم است؟ مگر وسیله هدایت بودن همان خیر و سعادت نیست؟ بنابراین اگر معجزات و کرامات پیامبر اسلام، معجزه به‌شمار نیاید چون سود و فایده ندارد، سفید شدن دهن حضرت موسی و اژدها شدن عصا (سفر خروج، باب ۴، بند ۱-۱۰ و ۳۰) نیز نباید معجزه باشد و نیز سخن گفتن الاغ بلعام و پاسخ دادنش هم فایده‌ای ندارد (سفر اعداد، باب ۲۲، بند ۲۸ و ۳۰).

نویسنده در مقدمه دهم به اموری که از موانع رسالت و نبوت به‌شمار می‌آید، پرداخته است که عبارت است از: ۱ و ۲. پیامبری که نبوت و رسالتش معلوم و محقق است، مدعی نبوت و رسالتی را به‌طور آشکار تکذیب کند یا آن‌که پیامبر حقیقی برای کذب مدعی نبوت علامتی و عنوانی را معین کند که بر او منطبق باشد. ۳. مدعی نبوت از نبوت شخصی خبر بدهد در حالی که آن شخص بر کذب این مدعی نبوت در دعوی نبوت تصریح کند. ۴. مدعی نبوت مرتکب عملی شود که در قانون شرع یا عقل این عمل زشت و گناه به‌شمار آید؛ برای این‌که عقل و نقل به لزوم عصمت برای نبی حکم می‌کند و عمل

زشت از مدعی نبوت دلیل بر عدم عصمت وی است، پس او نبی نیست. می‌توان به همین‌سان گفت که اگر مدعی نبوت به مسایلی چون شرک و پرستش غیر خدا و... که خلاف عقل است دعوت بکند یا در تعلیمات و استدلال‌هایش تناقضاتی وجود داشته باشد که از قبیل نسخ حکم نباشد، کذب مدعایش معلوم می‌شود. ۵. آشامیدن شراب که کلید بدی‌ها و زشتی‌ها و پرده‌داری و بی‌شرمی و منافی با وظیفه پیامبر و سفارت او از جانب خدا بر بندگانش برای هدایت و تکمیل و تهذیب و اصلاح مدنیت و اخلاق ایشان است؛ چنان‌که اعتبار عقل و تأیید نقل مقتضی این معناست. در قرآن در سوره مائده ۹۱ و بقره ۲۱۹ بر حرمت آن تصریح و در عهدین کتاب حقوق، باب ۲ بند ۵ و کتاب هوشع، باب ۴ بند ۱۱ و امثال سلیمان، باب ۲۰ بند ۱ و باب ۲۳، بند ۲۹-۳۰ و بند ۳۲.

البته مورد اخیر را نیز باید به مورد قبلی ملحق ساخت ولی چون نویسنده بدان تأکید دارد و از سوی دیگر در عهدین مواردی را به انبیا نسبت داده‌اند، ما نیز مستقل آورده و صرفاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: سفر پیدایش: باب ۱۹، بند ۳-۳۸ که مسکر چه جنایتی بر حضرت لوط عادل نیکوکار وارد ساخته است و نیز رجوع کنید به؛ رساله دوه پطرس، باب ۲ بند ۷-۸ و سفر تثنیه، باب ۲۱، بند ۱۸-۲۱ و...

مقدمه یازدهم، در وجوب نظر و تحقیق در دعوی رسالت است؛ نویسنده معتقد است که کسی که ادعای رسالت می‌کند باید درباره‌اش تحقیق و تأمل کرد تا راستی ادعایش آشکار گردد و در صورت راستگویی باید به او ایمان آورد و در صورت دروغگویی لازمه است او را انکار کرد. در صورتی که وضعیت شخص مدعی معلوم نبود، باید به طریقۀ عقلا و بر طبق مقتضای عقل عمل کرد. نویسنده این مقام را مقامی می‌داند که شیطان پرچم گمراهی را افراشته و سپاهش را بسیج کرده و با تمام تجهیزات، ارتش خود را مجهز ساخته است. در این سپاه، غفلت، عصبیت، تقلید، راحت‌طلبی، دوستی دنیا، هوای نفس، نفس اماره استخدام شده است. بنابراین ایشان در ذیل دو فصل به این بحث پرداخته و در ضمن ده امر موانع روشن و منقولات متناقض رسالت مسیح را یادآوری کرده است که در همین امور عدم تواتر کتب عهدین و تناقض در تعلیمات مسیح را نیز به گونه مستدل و مبرهن بیان شده است.

مقدمه دوازدهم، بحث نسخ در شریعت الهی است؛ نویسنده در این مقدمه در سه فصل به بیان حقیقت نسخ و مراد از آن در اصطلاح، امکان نسخ و بیان وقوع نسخ پرداخته

است. از نظر وی نسخ در اصطلاح عبارت است از برداشتن حکم شرعی به وسیله تشریح حکم دیگری بر حسب اقتضای مصلحت و اصلاح که مخالف حکم اول است. البته با این شرط که غالباً رفع حکم شرعی را بعد از وقت عمل نسخ گویند. لذا علامه بلاغی رفع حکم قبل از عمل را تخصیص می‌داند؛ ولی نویسنده اظهار الحق هر دو قسم را - چه قبل از وقت عمل و چه پس از آن را - از اقسام نسخ به شمار آورده است.

در هر صورت، نسخ بر داشتن حکم اول نیست بلکه با پایان یافتن مصلحت آن حکم نزد خدا، خود به خود مرتفع می‌شود. از این جا به دست می‌آید که خداوند در آغاز تشریح احکام منسوخ، استمرار و ابدیت آنها را اراده نکرده تا عدول از آن و اراده دیگر لازم بیاید. مرحوم بلاغی در ضمن بیان امکان نسخ، بر آن است که اثبات کند که خود مسیحیت و یهودیت نیز به نسخ معتقد است؛ گرچه از اسم آن بیزار است. اول دلیل بر نسخ، وقوع آن در عهدین است که ایشان به طور اجمال ۴۷ مورد را ذکر کرده است. به عنوان مثال، تورات اباحه عامه‌ای که در سفر پیدایش، باب ۹ درباره خوردن هر جنبنده زنده مطرح کرده، در سفر لاویان، باب ۱۱ و سفر تثئیه، باب ۱۴ نسخ کرده و بسیاری از حیوانات را تحریم نموده است. نمونه دیگر، تورات جمع بین دو خواهر در ازدواج را حرام کرده (سفر لاویان، باب ۱۸، بند ۱۸) ولی بیان کرده که یعقوب را حیل را با خواهرش لیه تزویج کرد و سنواتی به حال اجتماع در نکاح وی باقی ماندند (سفر پیدایش، باب ۲۹، بند ۲۳ و ۳۰-۳۵). از همه اینها گذشته، نویسنده از کتاب اظهار الحق نقل کرده است که حواریان قائلند که به جز چهار حکم بقیه احکام عملی تورات نسخ شده است. از پولس نیز نقل شده که وی سه حکم از آن احکام چهارگانه را نسخ کرده است.

مقدمه سیزدهم، این مقدمه در پی آن است که اعتراضات وارد بر قرآن کریم را دفع نماید. این اعتراضات در ضمن چند فصل است که در این جلد تنها به دو فصل آن پرداخته است. یکی اعتراضات بر قرآن کریم به لحاظ عربیت است که به گونه مفصل و در حدود صد صفحه است و دیگری اعتراضات به لحاظ وضع زمین که در چند صفحه مختصر می‌باشد. به عنوان مثال معترض اشکال کرده است که در سوره مائده، آیه ۶۹ صابثون در حالت رفعی است ولی در سوره بقره، آیه ۶۲ و سوره حج، آیه ۱۷ در حالت نصبی است. آیات به ترتیب عبارت است از:

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى من آمن بالله واليوم الآخر
 وعمل صالحاً فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ان الذين امنوا والذين هادوا والنصارى والصابئين من آمن بالله واليوم الآخر
 وعمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ان الذين امنوا والذين هادوا والصابئين والنصارى والمجوس والذين
 اشركوا ان الله يفصل بينهم يوم القيامة.

سؤال این است که چرا در یک آیه حالت رفعی و در دو آیه دیگر که به لحاظ ظاهر نیز هر سه یکی است، در حالت نصبی است؟ نویسنده پاسخ گفته که علت رفع آن است که صابئان در نظم و سبک آیه از دیگران امتیاز داشته باشد و این امتیاز به سبب این نکته است که گرچه آنان به لحاظ توحید از یهود و نصاری دورترند، ولی در این که هر یک از آنها که ایمان بیاورد و عمل صالح داشته باشد از عذاب در امان است و از این جهت مانند یهود و نصاری است؛ اما در سوره بقره به این قاعده نیازی نیست، زیرا تنزل در ترتیب در آن آیه برای اشاره به این نکته کافی است. سوره حج نیز محلی برای این نکته وجود ندارد. آیات دیگری که مورد ایراد معترض قرار گرفته است عبارتند از؛ سوره بقره، آیات ۷۲-۷۳، ۱۷، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۲۹ و ۲۷۵ و سوره تحریم، آیه ۲ و سوره نساء، آیه ۱۶۰ و سوره یوسف، آیه ۱۵ و سوره حج، آیه ۱۹ و ۲۵ و سوره قصص، آیه ۴۶ و ۷۶ و سوره قیامت، آیات ۱-۳ و سوره واقعه، آیه ۷۵-۷۶ و سوره حدید، آیه ۲۸-۲۹ و سوره منافقون، آیه ۹-۱۰ و سوره صافات، آیه ۱۳۰ و ۱۲۳ و سوره حجرات، آیه ۹ و سوره انبیاء، آیه ۳ و سوره انسان، آیه ۱ و سوره کهف، آیه ۷۷ و سوره مائده، آیه ۱۱۰ و ۹۳. آیاتی که به لحاظ وضع زمین مورد اعتراض است، عبارت است از: سوره یوسف، آیه ۴۹ و سوره اسری، آیه ۱ و سوره نحل، آیه ۱۵ و سوره حجر، آیه ۱۹ و سوره ق، آیه ۷ و سوره نوح، آیه ۱۸. البته نویسنده پاسخ‌های هر یک را به گونه مفصل و به صورت استدلالی و یا احیاناً با جواب‌های نقضی بیان کرده است.

اما جلد دوم کتاب، چنان‌که گذشت. ادامه مقدمه سیزدهم است که علاوه بر دو فصل مذکور در جلد اول، دو فصل دیگر نیز به این مقدمه اختصاص داده شده و آن دو عبارت است از: فصل سوم درباره خلقت آسمان‌ها و اشکالاتی که از سوی متکلف نسبت به

آسمان‌های هفت‌گانه و نظرات هیأت قدیم و جدید مطرح شده است. فصل چهارم به اعتراض‌هایی که دربارهٔ قصص قرآن و تاریخ آنها وارد شده، پرداخته شده است. این فصل حجم عمدهٔ جلد دوم کتاب را به خویش اختصاص داده که حدود ۲۵۰ صفحه می‌باشد. در این فصل تقریباً به تمام قصص انبیاء از آدم - که خلقت ایشان باشد - تا خاتم که جریان معراج حضرت از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی و سپس معراج به آسمان باشد، پرداخته است.

مقدمه چهاردهم، در این مقدمه به بیان دیدگاه‌های عهدین در باب لاهوت (توحید) و نبوت‌ها و شریعت و آداب و رسوم می‌پردازد. این مقدمه از هشت فصل در باب الهیات و شریعت یهودی در تورات تشکیل شده است که به صورت فهرست‌وار بدان اشاره می‌کنیم: فصل اول در باب الهیات است. در این فصل به توحید الهی در عهدین اشاره کرده و اشکالاتی که در آن وجود دارد و به خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن است و به بحث نبوت و انبیاء و شعایر و آداب و رسومی که در تورات وجود دارد، پرداخته است.

فصل دوم: در مورد پوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها است.

فصل سوم: در طهارت و نجاست است.

فصل چهارم و پنجم: نکاح و طلاق را مطرح می‌کند.

فصل ششم: در جنگ و جهاد می‌باشد.

فصل هفتم: در باب حقوق و کیفرها یعنی قصاص، تعزیرات، حدود و دیات است.

فصل هشتم: در کیفیت ارث است.

نویسنده سپس در چند صفحهٔ پایانی کتاب به گونهٔ مختصر به شریعت عهد جدید اشاره کرده است.

نقد و بررسی

در ارزیابی کلی کتاب به این نکات باید توجه داشت:

۱. قوت در استدلال همراه با استفاده از مطالب خود کتب عهدین در پاسخ به اشکال‌های متکلف و متعرب از مزایای نوشته و نقاط قوت نویسنده به شمار می‌آید؛ به خصوص با توجه به این مطلب که نویسنده برای فهم مطالب، مجبور شده است با مشقت و رنج فراوان، زبان‌های عبری و انگلیسی را نیز بیاموزد.

۲. از آن جا که این کتاب ردّ کتاب اظهار الحق، ملا رحمت الله هندی است، ایشان اگر اشکال یا ایرادی در آن کتاب وجود داشته یا نکته‌ای به صورت مبهم بیان شده و مورد اشکال متکلف و متعرب قرار گرفته، دوباره آن مسئله را مطرح کرده و به گونه مفصل و دقیق تر بدان پاسخ داده است.

اما با تمام مزایایی که این نوشته دارد، محتوای کتاب مشتمل بر مقدماتی چهارده گانه است؛ یعنی گویا هنوز نویسنده به اصل مطلب خویش وارد نشده است. بنابراین، اگر چه شاید دأب ایشان در نوشته‌های خویش نیز چنین باشد، ولی این روش با سبک و روش نوشتارهای متعارف همخوان نیست و نقص کتاب به شمار می‌آید. نکته دیگر آن است که برخی از مطالب نوشته، متداخل است و در مجموع کتاب چندان مضبوط است؛ چنان‌که مسئله و مطلبی در چند جای متفاوت مطرح و تکرار شده است، از سوی دیگر، کتاب بسیار فنی نوشته شده و برای هر کس قابل استفاده نیست. حتی مترجم فارسی جلد اول نیز نتوانسته است به روان کردن مطالب چندان کمک کند. و بالاخره این که در مواردی - البته بسیار اندک - نشانی مطالب اشتباه است که مترجم فارسی نیز بدان اشاره کرده است.

در هر صورت مطالعه کتاب را برای علاقه‌مندان به مطالعات تطبیقی ادیان و کسانی که در پی آند تا از اشکالات وارد بر عهدین اطلاع یافته و پاسخ ایرادهایی که بر قرآن و سیره پیامبر اسلام وارد شده آگاهی یابند، توصیه می‌شود.

رسالة التوحيد و التثلیث

«التوحيد و التثلیث» رساله‌ای است به عربی، در پاسخ به نامه‌ی یکی از ساکنان ناشناس نواحی سوریه که برای علامه محمدجواد بلاغی (۱۲۸۲-۱۳۵۲ق) فرستاده بود نویسنده‌ی نامه در رساله‌ی خویش مسائلی را در دفاع از توحید و تثلیث در مسیحیت مطرح کرد و مرحوم بلاغی آنها را به گونه‌ای مستدل و مستند به کتاب مقدس پاسخ گفت. این رساله اولین بار در مطبعه‌ی عرفان صیدا (لبنان) در سال ۱۳۳۲ق به چاپ رسید. نسخه‌ی محققانه دیگری از کتاب به همت نشر دارقائم آل محمد در قم به سال ۱۴۱۱ق منتشر شده است. در مقدمه این نسخه، گردآورنده درباره‌ی نویسنده به نکاتی اشاره کرده و در پایان کتاب، رساله‌ای با ۷۱۳ عنوان کتاب یا مقاله در رد بر یهود و نصاری ذکر شده است.

مجموع صفحات رسالهٔ التوحید و التثلیث به همراه رساله‌ای که گردآورنده در پایان آن به عنوان کتاب‌شناسی در رد یهود و نصاری بدان افزوده، ۲۲۰ صفحه است. لازم به ذکر است که سید محمود مرتضوی از دانش‌پژوهان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، رسالهٔ «التوحید و التثلیث» را ترجمه کرده که هنوز به چاپ نرسیده است. برخی از مسائل مهم و اساسی که فرد ناشناس در دفاع از تثلیث بدان پرداخته، عبارت است از:

۱. عقل انسان را از میانهٔ راه به همان توحید ساده باز می‌گرداند؛

۲. شناخت امری بسیط است؛

۳. نپذیرفتن مسیحیت سبب دورشدن از معرفت جلال خدا و مجد او در اقاویم سه گانه و تجسد و قداست و علو او می‌شود؛

۴. محروم ماندن از محبت، رحمت و برکت فدای خدا به برکت فداکنندهٔ کریم؛

۵. ندیدن جلال و مجد مسیح پروردگار که سبب انکار عالم لاهوت اقدس می‌شود و منزلت آدمی را تا عالم پست ناسوت و ناقص طبیعت پایین می‌آورد؛

۶. تمجید از مسیحیت به سبب کثرت پیروان و تشرف سلاطین فراوان به آن که نویسنده این را نشانهٔ حقانیت مسیحیت دانسته است؛

۷. منت‌گذاری بر انسان‌ها به سبب آن‌که رسولان مردم را به حقیقت خدای سه‌گانه و جلال و عزت اقاویم تعلیم داده‌اند؛

۸. استناد به تورات (پیدایش ۱: ۱-۳۱) و این ادعا که لفظ «الوهیم» بر تثلیث دلالت دارد و بر همین اساس، جملاتی در تورات که از صیغه جمع در مورد خداوند استفاده شده، بر این امر دلالت می‌کند (پیدایش ۳: ۲۲)؛

۹. وی از تکرار لفظ خدا، بر یکی بودن خدا با سه اقوم استدلال می‌کند و از این دلیلی واضح‌تر و نوری روشن‌تر نمی‌بیند؛

۱۰. در کتاب مقدس نام پدر و پسر و روح القدس آمده است؛

۱۱. در الوهیت مسیح هیچ عاقلی نباید شک کند و بهترین دلیل بر الوهیت ایشان، الهام پولس است در آن نقل که خدا به هیچ یک از فرشتگان نگفته است: «تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم» و نیز «من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود.» (رساله به عبرائیان، ۱: ۵)؛

۱۲. تمسک به سجدهٔ افراد گوناگون در برابر عیسی؛

۱۳. برخاستن عیسی از میان مردگان (رستاخیز عیسی).

فرد ناشناس در بخش‌های پایانی نامهٔ خویش می‌گوید: اگر دین مسیح را بپذیرید، از سختی‌های جسمانی که به نابودی و هلاکت انسان می‌انجامد، رها شده، در آرامش و راحتی شریعت روحانی وارد می‌شوید؛ نیاز به یک ماه گرسنگی و تشنگی در گرمای سوزان عراق ندارید؛ درد و زشتی ختنه در پسرانتان نخواهید داشت؛ از شرافت ثروت و نام و نشان با عظمت بهره‌مند شده، نیازی به حج بیت‌الله‌الحرام ندارید.

علامهٔ بلاغی در پاسخ به این انتقاد فرد ناشناس که شما چون آیین مسیحی را نپذیرفته‌اید، از شناخت جلال و عظمت الهی در اقامیم ثلاثه دور و محروم شده‌اید، می‌گوید: با اعتقاد به آموزهٔ توحید، از معرفت و شکوه کدما یک از اقامیم سه‌گانه محروم هستیم؟ پدری که در آسمان است یا پسری که متجسد شده، ستم‌دیده است و با ذلت و خواری در زمین بر صلیب رفته است یا روح‌القدس که آسمان برایش باز شده، به شکل کبوتری مجسم پایین می‌آید و سپس چون زبانهٔ آتش تقسیم می‌شود؟ اگر مجد و جلال برای پسری است که در زمین متجسد است، چرا پسر آن را برای خود خواسته و از پدری که او را «اله» خوانده نفی می‌کند؟ با توجه به این مطلب که عیسی اعتراف می‌کند آنچه را که پدر می‌داند، او نمی‌داند و قدرتی جز آنچه پدر به او عطا کرده ندارد، (یوحنا ۵: ۱۹ و ۳۰، ۱۲: ۴۹) و پدر از او بزرگ‌تر است (همان ۱۴: ۲۸ و ۱۰: ۲۹) که در سختی‌ها و اوقات نیاز نزد او التماس و زاری می‌کند (همان ۱۱: ۴۱ و ۴۲ و متی ۲۶: ۳۹)، چنین تجسدی چه عظمت و منزلتی دارد که ابلیس او را بر بالای کوه بلندی برد و جلال آن را به او نشان دهد و بگوید اگر مرا سجده کنی همهٔ اینها را به تو می‌بخشم (متی ۴: ۱-۱۱)؛ یا زمانی که نزدیک بود بر صلیب رود، گریست و محزون و غمگین گشت تا آن‌جا که با اصرار فراوان از پدر خواست که بلا را از او دفع کند (همان ۲۶: ۳۹). آیا این از عدالت پدر است که او را بر معامله اجبار کند؟ چرا رحمت پدر شامل این پسر که با اصرار طلب عفو می‌کرد، نشد ولی شامل گناهکاران شد؟ این چگونه عدالت و قداستی است که از آن دم می‌زیند؟ در حقیقت، تاریخ پیدایش آموزه‌هایی چون تثلیث و اقامیم سه‌گانه، تجسد و دیگر فروعات به برهما و بودا می‌رسد و مسیحیان از پیروان و شاگردان آنها به شمار می‌آیند. در عین حال، وی اضافه می‌کند که اگر بخواهید تثلیث را بر پایه

کتاب مقدس اثبات کنید، باید متن مذکور دارای شرایط حجیت باشد که عبارت است: صدور قطعی کتاب از کسی که به او نسبت داده می‌شود؛ ۲. مصون ماندن از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان در گذر ایام؛ عدم شهادت برخی از مطالب آن بر تحریف برخی دیگر و دلالت آنچه در کتاب آمده، بر اصل مدعا.

اما چنان‌که ملاحظه می‌شود، متون مورد استناد هیچ یک از شرایط مذکور را ندارد؛ لذا نمی‌توان برای اثبات به کتاب مقدس استدلال کرد. با این همه، اگر ادعا شود که لفظ «الوهیم» در تورات بر تثلیث دلالت می‌کند، پاسخ این است که در زبان عبری گاهی «یم» در آخر لفظ علم می‌آید، مانند بنیامین. بنابراین، لفظ الوهیم می‌تواند علم برای «الله» باشد. به علاوه، در ترجمه‌ها لفظ «الله» را به جای «الوهیم» برگزیده‌اند و کسی آن را «آلهه» ترجمه نکرده است و اگر برای اثبات تثلیث به جملاتی از تورات استناد شود که فعل‌های آن با صیغه‌های جمع آمده است (پیدایش ۱: ۲۶ و ۲۲: ۳ و ۱: ۵)، پاسخ آن است که در تورات در موارد فراوانی ضمائر مفرد و جمع و مذکر و مؤنث به جای هم به کار رفته است و کاربرد کلمات به شدت ناهماهنگ و مضطرب است و این اضطراب در فعل و هیأت آن نیز به چشم می‌خورد؛ برای مثال، ضبط یعیسو (اعداد ۹: ۱۷-۲۰) و نعیسو (اعداد ۹: ۲۱ و ۱۰: ۱۸ و ۲۱)؛ یموئیل (پیدایش ۴۶: ۱۰؛ خروج ۶: ۱۵) و «نموئیل» (اعداد ۲۶: ۱۲). نویسنده در پاسخ به این استدلال که در کتاب مقدس نام‌های پدر و پسر و روح القدس آمده است، می‌گوید: تردیدی نیست که عهد جدید بدون اصل نسب است و آغاز انجامی ندارد. پدران کلیسا مرتب فقره مذکور را از عهد جدید کنار گذاشتند، اما معاندین آن را بازگرداندند.

در مورد الهام پولس و تولد عیسی از خدا پاسخ آن است که فقره اول در مزمو دوم آمده و بر مسیح قابل تطبیق نیست؛ زیرا ولادت عیسی را به هر شکلی که محاسبه کنید، در زمان نگارش این مزمو نبوده یا الهام نیست.

افزون بر این، اگر افراد مختلفی در برابر عیسی (ع) سجده کردند، دلیل بر آن نیست که مسیح خداست؛ زیرا در کتاب مقدس، در موارد متعددی، سجده برای غیر خدا نقل شده است؛ چه سجده انبیاء برای بشر عادی یا بشر عادی برای انبیاء یا پیامبری برای پیامبری دیگر (نگاه کنید به: پیدایش ۲۳: ۷ و ۱۲ و ۳: ۳ و ۱۲: ۴۸؛ خروج ۱۸: ۷؛ اول سموئیل ۲: ۲۱ و ۴۲: ۸؛ اول پادشاهان ۱: ۱۶؛ همان ۲: ۱۹).

همچنین برای اثبات الوهیت عیسی نمی‌توان به بیان یوحنا به مسیح که گفت: «ای خداوند من! وای خدای من!» (یوحنا ۲۰:۲۸) استناد کرد؛ زیرا خود یوحنا یادآوری کرده است که کلمهٔ ربّ به معنای معلم است: «بدو گفتند: ربّی یعنی ای معلم در کجا منزل می‌نمایی؟» (یوحنا ۱: ۳۹ و نیز یوحنا ۱۶:۲۰-۱۹). جدای از این، در انجیل یوحنا مطالبی است که با اناجیل هم‌نوی دیگر سازگاری ندارد؛ مانند خبر داشتن شاگردان مسیح و حتی یهودیان از کشته‌شدن مسیح در اناجیل سه‌گانه (نگاه کنید به: متی ۱۶: ۲۱ و ۲۲؛ همان ۲۷: ۶۳) و عدم اطلاع آنان در انجیل یوحنا (یوحنا ۹: ۲۰). اگر گفته شود که آنان هرچند کلامش را شنیدند ولی بدان ایمان نداشتند. می‌گوییم که اگر به صدق کلام مسیح ایمان نداشتند، چگونه انجیل می‌گوید که آنها به الوهیت او معتقد بوده‌اند؟